

دسته‌بندی نظریات توسعه اقتصادی از منظر برابری و قائل بودن به منافع تجارت متقابل

دکتر احمد آذین^۱ - سید محمد امین حسینی^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱/۲۱ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۲/۲۶

چکیده:

امروزه اقتصاد توسعه را یک شاخه تحقیقاتی می‌دانند که از یک سو با تفسیر فرآیند تخصیص منابع و تحول اقتصادی در کشورهای کمتر توسعه یافته سر و کار دارد؛ و از سوی دیگر توصیه‌های علمی برای نیل به توسعه اقتصادی را رد بر می‌گیرد (که این توصیه‌ها شامل انتخاب استراتژی توسعه و سیاست‌های مترتب بر آن نیز می‌شود). این نوشتار بر آن است تا به شرح دیدگاه‌های اصلی در مطالعه توسعه اقتصادی پرداخته و چارچوب‌های فکری مسلط بر جریان نظریه پردازی توسعه را که پس از استقرار هسته نظری، الهام بخش توسعه کاربردی و نظری فزون‌تری بوده‌اند را مورد کنکاش قرار دهد. در این نوشتار، برای آنکه درک درستی از نظریات ایجاد شود، ابتدا مجموعه شرایط و زمینه‌های شکل‌گیری نظریات توسعه به شکلی مختصر، در بخش اول بیان شده است. سپس پارادایم‌هایی بررسی خواهد شد که به روشنی، باورها، ارزش‌ها، ادراکات و روش‌شناسی آن مشخص بوده و توانسته باشد پشتیبانی گروه زیادی از اعضای مکاتب اقتصادی را به دست آورد.

واژگان کلیدی: اقتصاد توسعه، تجارت، برابری، رشد، اقتصاد توسعه

- استادیار و عضو هیات علمی، گروه علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی شهرضا، اصفهان، ایران
- دانشجوی دکتری گروه علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی شهرضا، اصفهان، ایران

زمینه‌های شکل‌گیری نظریات توسعه

در سال‌های ۱۹۴۰ تا اوایل ۱۹۵۰، دو موضوع توجه بسیاری از اقتصاددانان را به خود جلب کرده بود: «علل فقر پاره‌ای از کشورها» و «راه دستیابی به پیشرفت و رفاه». در این زمان نظریاتی برای تبیین پدیده توسعه نیافتگی و ارائه راه‌حلهایی برای آن شکل می‌گرفت، که امروزه آنها را نظریات توسعه اقتصادی می‌نامیم. شکل‌گیری این نظریات بر بستر سرمایه‌های فکری دانش موجود اقتصاد صورت می‌گرفت و البته رویکردهای تحلیلی متعارض با اقتصاد حاکم نیز، در این نظریه پردازي سهم شایانی داشتند. به زعم وجود تضارب آراء مکاتب گوناگون تفکر اقتصادی در آن دوره، برای آشنایی با بستر تکوین مطالعات نظری توسعه تنها به بیان ایده‌های برگرفته شده از نظریات رشد کلاسیک (که نظریه پردازان مکتب کلاسیک، بیشترین تاکید را بر آنها نهاده‌اند) و بخشی از نکات اصلی نظریات مارکس، بسنده کرده‌ایم.^۱

ایده‌های برگرفته شده از نظریات رشد کلاسیک

در نظریات رشد کلاسیک (از آدام اسمیت و ریکاردو تا حتی دوران کینز) «گسترش بازارها» به عنوان مهمترین محرک افزایش تولید و ارتقای بهره‌وری نیروی کار به حساب می‌آید و «سود»، منبع تامین مالی سرمایه‌گذاری‌های جدید شناخته می‌شود. هر چند آدام اسمیت، آزادسازی تجارت را به عنوان «ابزار» بسط قلمرو بازار توصیه کرده بود، اما ریکاردو با ارائه مفهوم مزیت نسبی^۲ بر آن تاکید ورزید. کلاسیک‌ها، تغییرات تکنولوژیک را در افزایش بهره‌وری نیروی کار و تامین مواد خام و غذایی جمعیت رو به

- برای مطالعه بیشتر در زمینه بسترهای تکوین نظریات توسعه، به نظریات اقتصاددانان پیش از شومپتر مراجعه کنید.

² - Comparative advantage

رشد، بسیار مهم می‌دانستند. آرتوریانگ در اوایل قرن بیستم، باز هم از تاکید آدام اسمیت در مورد گسترش بازارها، گامی فراتر نهاد و اظهار داشت که نوآوری تکنولوژیک می‌تواند از طریق افزایش بهره‌وری نیروی کار و در نتیجه افزایش درآمد و تقاضا به گسترش بازارها منجر شود. در این مکتب نقش دولت نیز، محدود به ایجاد امنیت، تولید کالای عمومی و تامین اجتماعی است. در نهایت نظریه پردازان کلاسیک راه دستیابی به پیشرفت و رفاه و همچنین رفع فقر و فلاکت در کشورها را در گسترش بازارها می‌دانند و معتقدند با بهبود تولید و افزایش سرانه درآمد، خودبه‌خود وضعیت فقرا بهبود می‌یابد. لذا دخالت دولت به منظور مبارزه با فقر، به سبب آنکه باعث اختلال در بازارها می‌شود ناکارا بوده و مانع توسعه سریع خواهد بود. موارد فوق، ویژگی‌های کلی نظریات کلاسیک است که به عنوان مجموعه‌ای از نظرات غیریکپارچه اما، قوام یافته از تعدادی روابط و عوامل کلیدی ثابت، مکرر مطرح شده است؛ عواملی چون: انباشت سرمایه، تجارت، تکنولوژی، رشد جمعیت و منابع طبیعی. در بخش‌های بعدی، با بیان نظریات توسعه، میزان وام‌گیری این نظریات از اندیشه‌های اقتصاد کلاسیک، روشن تر خواهد شد.

نکات اصلی نظریات مارکس

تبيين ماهیت رابطه میان سرمایه و کار، یکی از ویژگی‌های اصلی تحلیل مارکس است. او در جهت عادلانه‌تر کردن توزیع ثروت و بالابردن سطح رفاه عمومی نظریه اقتصاد سیاسی متفاوتی ارائه کرد. در نظر او، نیروی محرک نظام سرمایه‌داری، انگیزه سرمایه‌دار برای انباشت ثروت از طریق سرمایه‌گذاری مولد است. اما طبقه سرمایه‌دار که مالک ابزار تولید هم هست، از موقعیت خود برای تصاحب ارزش اضافی تولید شده توسط کارگران استفاده می‌کند و به «انباشت سرمایه» بیشتر دست می‌زند. مشکل از اینجا پیش می‌آید که انگیزه انباشت سرمایه، سرمایه‌دار را به جستجوی دائمی ابزارهای فنی و از دور خارج

ساختن رقبا (و افزایش میزان سود) و ادار می‌کند. به این ترتیب، رقابت سرمایه داران به حذف کلیه تولید کنندگان واپسگرای نظام‌های ماقبل سرمایه‌داری (پیشه وران شهری و روستائیان) و حذف کلیه سرمایه‌داران ناکارا منجر می‌شود. هر چند بزرگتر شدن کارخانه‌ها به تخصصی‌تر شدن کارها می‌انجامد، اما کارگران، هرچه بیشتر از روند کار و طبقه سرمایه‌دار بیگانه می‌شوند. گرایش اساسی به کاهش میزان سود و دوره‌های مکرر تولید و کم مصرفی، ماهیتی هرج و مرج گونه به رقابت سرمایه‌داری می‌دهد و به بحران‌های ادواری، اخراج نیروی کار و کاهش دستمزد می‌انجامد. بالاخره زمانی که توسعه نامتوازن نیروهای مولد به اوج خود می‌رسد، بحران نهایی، طبقه کارگر را به تصاحب ابزار تولید سوق می‌دهد و شیوه‌های تولید مساوات‌طلبانه شیوع پیدا می‌کنند. جامعه ایده آل مارکس، وضعیتی است که در چارچوب مالکیت اشتراکی ابزار تولید، وفور مادی وجود داشته باشد و هر فرد به اندازه توانایی خود و به نفع جامعه کار کند و به اندازه نیاز خود، پاداش دریافت کند. پس از حصول به چنین وضعیتی، لازم است تا ابزار دولتی لازم برای پایدار نگهداشتن آن را در دسترس داشته باشد. در نظر مارکس تنها راه دستیابی به رشد و رفاه اقتصادی، ایجاد یک جامعه کاملاً برابر است، چرا که در صورت وجود نابرابری (در شکل طبقات اجتماعی) نظام تولید دچار بحران می‌شود. (هانت، ۱۳۷۶: ۲۳ تا ۳۲)

ظهور اقتصاد توسعه

در شرایطی که نظریات کلاسیک‌ها از یک طرف، نظریات مارکسیست‌ها در مقابل و نظریات توسعه شومپتر و دیگر نظریات رشد اقتصادی، فضای اقتصاد را پر کرده بودند، نظریاتی در موضوع توسعه اقتصادی، سر برمی‌آورد، که هرکدام برپایه ارزش‌ها، باورها و ادراکات متفاوتی شکل گرفته بودند و هرکدام به شکل متفاوتی به سوالات زیر پاسخ داده اند:

۱. زمانی که کشورهای پیشرفته صنعتی، همواره پیشگام پیشرفت‌های تکنولوژیک بوده- اند، آیا تجارت آزاد می‌تواند بیشترین منافع را برای کشورهای توسعه نیافته تامین کند؟ در این میان نقش کمک‌های خارجی چگونه است؟ ۲. آیا لزوماً برای دستیابی به توسعه باید یک دوره نابرابری شدید را تحمل کرد؟ رابطه توسعه و برابری چگونه است؟ ۳. آیا افزایش پس اندازها، لازمه پیشرفت اقتصادی است، اگر چنین است راه افزایش آن چیست؟ ۴. آیا می‌توان فرض کرد که اگر کشورهای توسعه نیافته، مسیر مشابه توسعه سرمایه‌داری در کشورهای پیشرفته صنعتی را دنبال کنند، به توسعه صنعتی دست می‌یابند؟ ۵. آیا می‌توان برای دولت به عنوان متولی توسعه، محدوده اختیارات تعریف کرد؟ دخالت بهینه دولت چه معیارهایی دارد؟ ۶. آیا برای دستیابی سریع به توسعه باید دست به انتخاب زد و در صنایعی خاص سرمایه‌گذاری کرد؟ این صنایع چگونه مشخص می‌شوند؟

نحوه پاسخ به این پرسش‌ها در هر پارادایم فکری متفاوت است. زیرا هر پارادایم فکری هدف متفاوتی از توسعه می‌بیند و درک متفاوتی از واقعیات پدیده‌های اقتصادی دارد. به همین علت، پیش از بررسی پاسخ این پرسش‌ها در هر پارادایم، اشاره مختصری به باورها و ارزش‌های آن داشته‌ایم. دانشمندان علوم اجتماعی از پارادایم‌های شکل گرفته در موضوع توسعه اقتصادی، طبقه بندی‌های متفاوتی ارائه کرده‌اند. فاستر- کارتر، (هانت، ۱۳۷۶: ۵۶) تمام نظریات توسعه را به دو پارادایم کاملاً متضاد تقسیم می‌کند: یکی «الگوی توسعه حاکم بر غرب» و دیگری «الگوی نئومارکسیستی». چنری^۱ و لیتل^۲ در این تقسیم بندی، نقش «الگوی نئوکلاسیکی» را نیز مد نظر قرار می‌دهند. هیرشمن (کانت، ۱۳۷۴)، چهار مکتب فکری را مشخص نموده است: نئومارکسیسم، نئوکلاسیک، مارکسیسم کلاسیک و الگوی اقتصاددانان توسعه (که

^۱ - Chenery 1975

^۲ - Little 1991

براساس میزان تاکید بر اقتصاد یگانه گرا^۱ و منابع تجارت متقابل، این تقسیم بندی را صورت داده است). در این نوشتار نیز همانند کار هرشمن «قائل بودن به منافع متقابل تجارت» یکی از معیارهای دسته بندی پارادایم‌هاست. اما موضوع دیگری که به نظر می‌رسد، تفاوت اساسی در نظریات توسعه ایجاد می‌کند، قائل بودن به «تعارض توسعه و عدالت» است^۲. لذا در کنار پاسخ به پرسش‌های پیشین در مورد هر پارادایم، این مطلب را مورد کنکاش قرار می‌دهیم که «رفع فقر» و «کاهش فاصله طبقاتی» چه جایگاهی در چارچوب فکری هر پارادایم دارد؟ این معیار از آن جهت، جذابیت دارد که غالباً، همه نظریات توسعه به انگیزه رفع فقر در کشورهای توسعه نیافته، شکل گرفته‌اند، اما گاهی اولویت تحقیقاتی خود را به گونه‌ای تغییر داده‌اند که به نظر می‌رسد، بهبود وضع طبقه فقیر در تحلیل‌های آنان، اهمیتی ندارد و حتی در برخی موارد با آن مخالفت شده است. در این نوشتار نظریات توسعه را بر اساس دو معیار فوق در سه گروه مجزا تقسیم کرده‌ایم؛ گروه اول پارادایم‌هایی هستند که رفاه اقتصادی و رفع فقر را نتیجه خودبه‌خودی توسعه می‌دانند^۳ و از طرف دیگر قائل به منافع متقابل در تجارت آزاد بین-الملل هستند. گروه دوم پارادایم‌هایی هستند که کاملاً موضع مخالف در زمینه سیاست خارجی اتخاذ کرده‌اند و تجارت را تنها در صورت کنترل کامل توصیه می‌کنند همچنین اعتقاد دارند که برای دستیابی به رفاه و توسعه ایجاد برابری اجتماعی- اقتصادی یک پیش‌شرط لازم است. گروه سوم پارادایم‌هایی هستند که ضمن طرفداری از تجارت آزاد (مگر در مواردی که بازار بین‌المللی ناکاراست) اولویت را به رفع فقر داده‌اند و گاهی آنرا

- مسیر یکسان توسعه برای همه کشورها، جهانشمولی نظریات توسعه

- رای نمونه نگاه کنید به: Persson, T., and G. Tabellini. 1994. و یا Deninger, Klaus, and Lyn

Squire. 1997

³ - Trickle down effect of development

هدف توسعه قلمداد کرده‌اند. معیارهای مذکور را در جدول ۱ ترسیم شده است و در هر مورد مصادیق آن ذکر شده است.

جدول ۱

برابری و توسعه		دارای منافع متقابل است	تجارت آزاد
برابری شرط لازم توسعه است	کاملاً ناسازگارند		
پارادایم اقتصاد رفاه	پارادایم نئوکلاسیک		
پارادایم نیازهای اساسی	پارادایم هسته در حال	به ضرر برخی کشورهاست	
پارادایم نئو مارکسیسم			
پارادایم ساختارگرایی			

دسته اول: آزادسازی تجارت ابزار مناسب دستیابی به توسعه؛ رفاه نتیجه توسعه

گروه اول پارادایم‌های توسعه که در این نوشتار بررسی می‌کنیم آنهایی هستند که معتقدند رشد تولید فعلی، روندگذار به درآمدهای بیشتر را برای توده مردم، شتاب می‌بخشد. در این گروه برخی (لوئیس و روستو) معتقدند که طبقه سرمایه‌دار تنها قشری است که به انباشت سرمایه و تولید کمک می‌کند، در مقابل نقش طبقه کارگر بسیار اندک (در حد صفر) است، لذا تا رسیدن به سطح معینی از توسعه، نباید درآمد طبقه کارگر را افزایش داد و پس از آن زمان است که جامعه کارگری می‌تواند انتظار بهبود سطح زندگی خود را داشته باشد. عده‌ای دیگر (نئوکلاسیک‌ها) معتقدند که نابرابری اقتصادی منشا مهم انگیزه‌های اقتصادی فردی است، در کنار آن عملکرد بازار آزاد،

کارایی و رفاه را به حداکثر می‌رساند و نهایتاً تجارت آزاد بین‌المللی، منافع متقابل برای کشورها ایجاد می‌کند. به این ترتیب نئوکلاسیک‌ها با اولویت دادن به رشد اقتصادی معتقدند که شکوفایی اقتصادی ناشی از رشد، به تدریج به سطوح پایین جامعه نیز نفوذ می‌کند و با این استدلال، مفهوم توسعه مبتنی بر حذف یکباره فقر را رد می‌کنند. در سطور آتی دو پارادایم هسته در حال رشد سرمایه‌داری (طبق نامگذاری هانت) و نظریات توسعه‌ای نئوکلاسیک، تحت عنوان دسته اول نظریات توسعه مورد بررسی قرار خواهند گرفت.

پارادایم هسته در حال رشد سرمایه‌داری (هانت، ۱۳۷۶، ۱۰۱ تا ۱۳۰)

الگوی لوئیس و الگوی مراحل رشد روستو را به ترتیب نظریات ساختارگرا و نظریات معطوف به نوسازی قلمداد کرده‌اند. اما با یک نگاه کلی می‌توان به راحتی مضامین مشترک فراوانی بین آن دو یافت. توجه ما عمدتاً به ماندگارترین بخش نظریه روستو: «مرحله جهش» معطوف خواهد بود. وجوه مشترک میان نظریه لوئیس و روستو در مورد جهش به سوی رشد پایدار را می‌توان اینگونه خلاصه کرد: توسعه اقتصادی، مستلزم تحول معیشتی و افزایش درآمد سرانه است. میزان تشکیل سرمایه توسط طبقه سرمایه دار کارآفرین (که میل نهایی به پس انداز بالایی دارند)، عامل تعیین کننده رشد اقتصادی به حساب می‌آید. لوئیس در مقاله برجسته خود به نام **توسعه اقتصادی**، در شرایط عرضه نامحدود نیروی کار و هم روستو در **جهش به سوی رشد پایدار** بر نقش کلیدی افزایش میزان پس اندازها و سرمایه‌گذاری در روند رشد اقتصادی تاکید دارند و هر دو تغییر توزیع طبقاتی کنترل بر منابع را ضروری می‌دانند. نهایتاً بعد تاریخی مقاله روستو مکمل بعد نهادی اثر لوئیس قرار گرفته است.

عرضه نامحدود نیروی کار و لوئیس

لوئیس با هدف حل مسائل رشد اقتصادی در کشورهای فقیری که دارای نیروی کار فراوانند به نقد نظریات کینزی و نئوکلاسیکی موجود پرداخت و علل و محدودیت‌های رشد را بررسی کرد. لوئیس در تحلیل خود اشاره مختصری به تاثیر رشد بر رفاه توده مردم دارد، اما موضوع اصلی مورد نظر وی آن است که، رشد بالای امروز، روند گذار به درآمدهای بیشتر را برای توده مردم، شتاب می‌بخشد. به عبارت دیگر رشد اقتصادی ناشی از انباشت سرمایه (در یک اقتصاد بسته بیشتر و در یک اقتصاد باز کمتر) می‌تواند پاسخگوی مسائل فعلی توزیع، انباشت سرمایه و فقر در کشورهای فقیر باشد. بیان لوئیس از کشورهای فقیر در قالب «یک اقتصاد که دارای منبعی نامحدود از نیروی کار در سطح دستمزد معیشتی است» نمایان می‌شود. این چنین اقتصادهایی دارای دو بخشند: بخش سرمایه‌داری که «سرمایه تجدید پذیر»¹ را مورد استفاده قرار می‌دهد و بخش معیشتی که به علت استفاده نکردن از «سرمایه تجدید پذیر»، میزان ستانده سرانه اندکی دارد و البته میل پس انداز در آن بسیار پایین است. در این اقتصادها، به علت وجود نیروی کار مازاد، دستمزد نیروی کار موجود در بخش سرمایه‌داری را، میزان درآمدها در بخش معیشتی تعیین می‌کند.

به این ترتیب، مانع اساسی در راه رشد تولید، عدم انباشت سرمایه مولد است که آن به نوبه خود از سطح پایین پس انداز ناشی می‌شود. چرا که در کشورهای فقیر ۹۰٪ مردم هرگز نمی‌توانند سهم قابل ملاحظه‌ای از درآمد خود را پس انداز کنند، ثروتمندان هم، تمایل زیادی به مصرف کالاهای تجملی دارند و اگر هم پس اندازی داشته باشند، در امور غیر تولیدی مصرف می‌شود. تنها قشر سرمایه دار باقی می‌ماند که لوئیس (مطابق روال

¹ - reproducible capital

اقتصاد کلاسیک) فرض می‌کند که سود این قشر صرف پس‌انداز و سرمایه‌گذاری مولد می‌شود. به زبان ساده‌تر لوئیس معتقد است که هر جا هسته هرچند کوچکی از سرمایه‌داری وجود داشته باشد و عرضه نیروی کار ارزان نیز نامحدود باشد، با سرمایه‌گذاری مجدد سود توسط سرمایه داران، انباشت سرمایه و در نتیجه جذب نیروی کار افزایش می‌یابد. حال اگر «دستمزدها در بخش سرمایه‌داری در سطح حداقل معیشت باقی بماند»، با هر نوبت سرمایه‌گذاری مجدد سود، مازاد سود کل افزایش یافته و افزایش سهم سود از درآمد ملی بر میزان رشد اقتصادی می‌افزاید. لوئیس اهمیت قشر سرمایه دار را تا آنجا می‌داند که توصیه می‌کند، دولت‌ها با ایجاد تورم در قیمت‌ها به رشد کشور شتاب دهند و این امر یا در مجرای ایجاد اعتبار به نفع سرمایه داران خصوصی و یا با تامین اعتبار برای تشکیل سرمایه توسط دولت صورت گیرد. در چنین شرایطی، رشد بر اثر سهم فزاینده مازاد سرمایه‌داری از درآمد ملی، آنقدر ادامه می‌یابد که تمام نیروی کار مازاد جذب بخش سرمایه‌داری می‌شود و بالاخره در این مرحله دستمزدها به ناگزیر افزایش می‌یابند. اما لحاظ این پیش‌فرض‌ها باعث شده است که او نقش طبقه کارگر را در افزایش تولید و توسعه بسیار محدود قلمداد کرده و در نتیجه سهم اندکی از افزایش تولید را برای این طبقه قائل باشد. علاوه بر آن لوئیس توصیه می‌کند که دولت بخش اعظم افزایش درآمد دهقانان (که ناشی از افزایش تولید سرانه آنهاست) به صورت مالیات از آنان بگیرد و صرف انباشت سرمایه کند. همچنین برای ثابت ماندن دستمزدها، پیشنهاد می‌کند که دولت، رشد اتحادیه‌های کارگری را محدود کند. به هر حال، با اولویت دادن بیش از حد به رشد و انباشت سرمایه، لوئیس در نظریه خود نشان می‌دهد که اگر هدف، به حداکثر رساندن رشد سرمایه داری باشد، جامعه کارگری نباید تا پیش از تمام شدن مازاد نیروی کار (یا زمان «جهش» در نظریه روستو) انتظار افزایش سطح زندگی خود را داشته باشد.

نظریه مراحل رشد روستو: جایگزینی برای تئوری کارل مارکس

بنا بر استدلال روستو، میزان ابتکارات فنی و سرعت به کارگیری آنها تاثیر بسزایی بر میزان سرمایه‌گذاری دارد. لذا نسبت سرمایه به تولید نیز (متغیر کلیدی در الگوی رشد هارود دومار) همگام با تغییر تکنولوژی و کارآیی استفاده از ذخایر موجود تغییر می‌کند. با بیان این استدلال‌ها روستو ضمن وارد کردن انتقادات اساسی بر مدل‌های رشد نئوکلاسیک، قصد داشت تا «نظریه جایگزینی برای تئوری کارل مارکس، در مورد تاریخ جهان نو، ارائه دهد» هرچند برخی از نظریات وی، باتوجه به شواهد تاریخی، بی اعتبار شد، اما بخشی از آنها، همچون نظریه وی پیرامون جهش به دوره «رشد خود پایدار»^۱، هنوز دوام آورده است، که البته استنادهای ما نیز بیشتر متوجه همین مساله است. روستو، پنج مرحله رشد را مشخص می‌کند: «جامعه سنتی»^۲، «مرحله ما قبل خیز»^۳، «جهش اقتصادی»^۴ «مرحله حرکت به سوی بلوغ اقتصادی»^۵ و مرحله «مصرف انبوه»^۶.

مرحله ماقبل خیز روستو، شباهت زیادی به تحلیل‌های رشد لوئیس دارد. در اینجا نیز عامل اساسی خروج اقتصاد از حالت رکود و درآمدهای اندک، افزایش قابل ملاحظه سهم سرمایه‌گذاری و پس انداز از درآمد ملی است. تحقق این رشد، نیازمند طبقه نوینی از کارآفرینان و تجار است. فرآیند شکل‌گیری این رشد با تحولات نهادی، سیاسی و اجتماعی عمده‌ای همراه است. کار آفرینان نوپای ریسک پذیر، بازارها را گسترش می‌دهند، سرمایه پایه افزایش می‌یابد، نهادهای مالی نوین ایجاد می‌شوند، تجارت آزاد گسترش می‌یابد و

¹ - self-sustained growth

² - traditional society

³ -- preconditions for take-off

⁴ - take-off

⁵ - drive to maturity

⁶ - high-mass consumption

بنگاه‌های نوین به تولید برای جایگزینی واردات می‌پردازند. اگر میزان سرمایه‌گذاری مولد تا ۵٪ درآمد ملی افزایش یابد، مرحله جهش آغاز می‌شود. پس از آن است که ناگهان تولید سرانه واقعی، فزونی می‌گیرد؛ تحولات عمیقی در فنون تولید و جریان کسب درآمد ایجاد می‌شود. در تحلیل روستو، علاوه بر «میزان سرمایه‌گذاری مولد» بخش پیشرو اهمیت ویژه‌ای دارد. رشد بخش پیشرو (با امکان نوآوری و استفاده از منابع سود آور جدید) مانند لکوموتیو باعث رشد بخش مکمل و بخش اشتقاقی می‌شود. به عبارت ساده‌تر، روستو، سرمایه‌گذاری در بخش‌های انتخابی پیشرو را عامل رشد کل اقتصاد می‌خواند. گفتیم که نظریه لوئیس و روستو مکمل یکدیگرند، در حالی که لوئیس بر تعامل بیکاری و افزایش انباشت سرمایه تمرکز دارد، روستو افزایش سرمایه‌گذاری و ظهور بخش پیشرو با میزان رشد بالا را محور تحلیل خود قرار داده است. هر دو به نقش طبقه بالنده کارآفرین سرمایه دار اشاره دارند. تاکید هر دو بیشتر متوجه نقش انباشت سرمایه در توسعه اقتصادی است. هر دو دیدگاه درباره توسعه، نشانگر فرایندی است که پس از شروع «چشم انداز رشد متراکم و انبوه» را به همراه دارد. در این میان دولت‌ها، نقش معینی در پیشبرد و تداوم این روند ایفا می‌کنند. در نگاه روستو این نقش، ایجاد شرایط لازم برای آغاز روند رشد است. اما هیچکدام دخالت دولت را به منظور کاهش فقر و نابرابری توصیه نمی‌کنند و معتقدند که سیاست‌های توزیع درآمدی، باعث کاهش انگیزه طبقه کارآفرین سرمایه‌دار (که مهمترین عامل توسعه است) خواهد شد و میل به پس‌انداز و انباشت سرمایه را در این طبقه کاهش می‌دهد. با اینکه هر دو لزوم کمک‌های خارجی را توجیه کرده‌اند، اما روستو نقش بیشتری برای آن قائل شده و با در نظر گرفتن «ظرفیت جذب»^۱ سعی در محاسبه میزان کمک‌های خارجی مورد نیاز دارد. با تمام این اوصاف، ایرادهایی نیز بر فروض بنیادین، دقت تجربی و جزئیات فنی نظریات فوق وارد

¹ - Absorptive capacity

است، ممکن است محدودیت سرمایه‌گذاری، نه تنها نتیجه نبود پس انداز نباشد، بلکه ناشی از کمبود تقاضا باشد. به این ترتیب با توصیه به پس انداز بیشتر، این مشکل حادث‌تر خواهد شد و دخالت دولت برای سیاست‌گذاری در توزیع مجدد درآمد به نفع طبقه کارگر، اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. از طرف دیگر تجارت آزاد توصیه شده به منظور کمک به انباشت سرمایه، به مرور زمان به ضرر کشورهای در حال توسعه خواهد شد چرا که واردات تکنولوژی و کالاهای سرمایه‌ای در حجم زیاد، رابطه مبادله را بر هم می‌زند. در بسیاری از کشورها علیرغم وجود سرمایه زیاد، به علت عدم کارآیی در استفاده از منابع موجود و اختلافات بازار، رشد اندک تولید را شاهد هستیم. نهایتاً اینکه آیا می‌توان برای رفع مشکل فقر، پیشنهاد داد که درآمدهای توده مردم تا مدت نامحدودی را کد بماند و تمام افزایش تولید در دست مالکان سرمایه متمرکز گردد؟ با توجه به اینکه استفاده از فنون سرمایه بر در این روند، به ویژه با عنایت به تاثیری که بر تقاضا دارد، می‌تواند جذب کامل نیروی کار مازاد را تا زمان نامشخصی به تعویق اندازد.

پارادایم نئوکلاسیک (هانت، ۱۳۷۶: ۳۰۲ تا ۳۴۰)

تاکنون دو شاخه از مکتب نئوکلاسیک به بحث درباره توسعه پرداخته‌اند. با توجه به میزان پذیرش اقتصاد بازار آزاد، می‌توان از این دو شاخه با عنوان «شاخه اقتصاد بازار آزاد» و «نظریه پردازان متعدد اقتصاد رفاه» یاد کرد. با وجود اختلاف‌های علمی و فلسفی این دو، هسته مشترک قابل توجهی از ارزش‌ها، باورها، نظریه و روش‌های تحلیلی وجود دارد که همه نئوکلاسیک‌ها آن را می‌پذیرند. در اعتقاد آنها: «نابرابری اقتصادی منشا مهم انگیزه‌های فردی است»، «عملکرد بازار آزاد، کارایی و رفاه را به حداکثر می‌رساند» و «تجارت آزاد بین‌الملل، منافع متقابل برای کشورها ایجاد می‌کند». این باورها ناشی از این فرض است که «مصرف‌کنندگان مطلوبیت خود و تولیدکنندگان سود خود را حداکثر می‌رسانند

و به دنبال آن، مقدار نهایی^۱ تخصیص منابع را دوباره تنظیم می‌کنند تا به تعادل برسند.» با مدنظر قراردادن مفروضات مربوط به رفتار اقتصادی فرد و با اعتقاد بنیادین به اولیت ارزش آزادی فردی، اعم از سیاسی و اقتصادی، دغدغه اصلی اندیشمندان نئوکلاسیک در توسعه، ارتقای انگیزه‌های فردی و استفاده کارا از منابع (از طریق بهبود عملکرد نظام بازار) بوده است. بررسی دیدگاه نئوکلاسیک را با این پرسش آغاز می‌کنیم که آیا معنای واژه توسعه در نظر آنها شامل روند فقر فراگیر مردم و درآمد متوسط سرانه نیز می‌شود؟ نئوکلاسیک‌ها با اولویت دادن به رشد اقتصادی معتقدند که شکوفایی اقتصادی ناشی از رشد، به تدریج به سطوح پایین جامعه نیز نفوذ می‌کند و منابع ملی نیز به اندازه کافی برای اجرای برنامه‌های کلان و رهایی از فقر شدید، در دسترس قرار خواهند گرفت. حمله مستقیم و بلاواسطه برای محو فقر عمومی، تنها باعث اتلاف منابع طبیعی محدود شده و نتیجه آن فقط افزایش تعداد مناطق فقیر کشور خواهد بود. با این استدلال نئوکلاسیک‌ها، مفهوم توسعه مبتنی بر حذف یکباره فقر را رد می‌کنند.

ملاک این دیدگاه برای قضاوت درباره توسعه اقتصادی، گسترش دامنه گزینه‌های انتخابی موجود در مقابل تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان است که به طور گسترده با افزایش درآمد ملی متناظر است. به عبارت ساده‌تر، رشد اقتصادی حاصل از طریق اجبار و محدود سازی قدرت انتخاب افراد، توسعه محسوب نمی‌شود. با استناد به این مفهوم استدلال می‌کنند که تصمیم‌گیری در مورد ترکیب محصول ملی، به طور عمده بر عهده افرادی است که در فعالیت اقتصادی شرکت می‌کنند. علاوه بر آن «نبود دانش کامل در دولت‌های مرکزی، عدم تخصیص فنی لازم در مدیریت اقتصادی، امکان فساد مسئولان، اتلاف وقت و ...» قائل بودن به نقش گسترده دولت‌ها را مورد تردید قرار داده است.

¹ - marginal

نئوکلاسیک‌ها، در مورد امکان تجویز نسخه مشابه توسعه برای کشورها نیز سخن رانده‌اند. آنها ضمن تائید تنوع قابل ملاحظه شرایط اقتصادی، سیاسی و فرهنگی حاکم بر کشورهای توسعه نیافته. تنوع موجودی منابع و اختلاف نهادها، عوامل توسعه را در بین همه کشورها در چند مورد اصلی خلاصه می‌کنند: «در یک کشور، میزان موجودی منابع مادی طبیعی تعیین کننده توسعه اقتصادی یک کشور نیست، بلکه تاثیر منابع انسانی، نهادها و ثبات سیاسی، در رشد بیشتر است»، «علیرغم وجود تفاوت‌ها، تولید کنندگان و مصرف کنندگان، با عقلانیت اقتصادی مشابه با جوامع پیشرفته صنعتی رفتار می‌کنند». به همین دلیل «توانایی کارآفرینان و میل به پس انداز مثبت تولید کنندگان سنتی و کوچک» را مورد ملاحظه قرار داده‌اند. با استناد به این اشتراکات و با توجه به عقلانیت اقتصادی¹ در بخش خصوصی، نئوکلاسیک‌ها استدلال می‌کنند که دولت‌ها تنها باید به وظایفی توجه کنند که مقدمه ضروری برای توسعه بخش خصوصی است «برقراری نظم و قانون، دفاع ملی، تنظیم عرضه پول و تامین حداقل آموزش و خدمات بهداشتی».

تحلیل‌ها درباره تجارت، با توجه به اصل مزیت نسبی و با فرض انتفاع متقابل از تجارت جهانی، تجارت آزاد بین‌المللی را توصیه می‌کند. چرا که فرصت تجاری، حق انتخاب هر کشور را افزایش می‌دهد (و از آنجا که توسعه معنایی جز افزایش حق انتخاب ندارد)، لذا تجارت آزاد برای کشورها، توسعه به ارمغان خواهد آورد. در مجموع اقتصاددانان نئوکلاسیک با تعریف توسعه در گسترش دایره انتخاب، راه رسیدن به رفاه کلی اجتماعی را در تکیه به سازوکار قیمت‌ها در بازار آزاد و تجارت می‌دانند. وظیفه دولت‌ها در این راه، به تصحیح اختلالات و نارسایی‌های بازار محدود می‌شود. لذا توزیع مجدد منافع حاصل از رشد با تاکید بیشتر بر قشر فقیر به علت ناکارا بودن توصیه نمی‌شود.

¹ - Economic rationality

دسته دوم: کنترل تجارت لازمه توسعه؛ برابری راه دستیابی به آن

در این گروه از نظریات توسعه، دلیل پایین بودن رشد، کمبود پس‌انداز نیست؛ بلکه توسعه نیافتگی به این دلیل رخ می‌دهد که اقتصاد گروهی از کشورها با توسعه و گسترش گروه دیگر محدود و مشروط می‌شود. این محدودیت از آن جهت است که منافع حاصل از پیشرفت تکنولوژیک در کشورهای توسعه نیافته و کشورهای صنعتی، به طور عادلانه میان دوطرف تقسیم نمی‌شود. برخی از نظریه‌پردازان این گروه از نظریات توسعه معتقدند که توسعه امپریالیسم بین‌المللی، مجموعه‌ای خاص از روابط تجاری را بر کشورهای توسعه نیافته تحمیل کرده است که یک نظام سرمایه‌داری قطبی (مرکز-پیرامون) را ایجاد نموده است و در این شرایط، ممکن است کشورها با مشارکت در تجارت آزاد بین‌الملل کاملاً متضرر شوند. لذا کنترل شدید تجارت محور اصلی بحث این نظریه‌پردازان است. برخلاف دسته اول، این گروه افزایش دستمزد طبقه کارگر را ترجیح می‌دهند و معتقدند افزایش بهره‌وری نیروی کار با افزایش درآمد رابطه مستقیم دارد. صرف نظر از مقاصد عدالت طلبانه، آنها سازگاری توسعه اقتصادی و عدالت را به اثبات می‌رسانند. هرچند غالب نئومارکسیست‌ها برابری در نحوه توزیع قدرت در پیرامون را توصیه می‌کنند اما مائو معتقد بود که علاوه بر آن باید اختلاف درآمدی میان افراد در کوتاه‌ترین زمان ممکن به حداقل برسد. در ادامه به جوهره اصلی پارادایم‌های ساختارگرایی و نئومارکسیست اشاره مختصری شده است.

پارادایم ساختارگرایی (هانت، ۱۳۷۶: ۱۳۶ تا ۱۷۰)

در الگوی ساختارگرایان^۱، علت پایین بودن میزان رشد، کمبود پس انداز نیست. بلکه در این الگو، «انگیزه ناکافی برای سرمایه‌گذاری»^۲ و «کمبود ارز» محدودیت اصلی رشد به حساب می‌آیند. پیش از بررسی تحلیل ساختارگرایان از توسعه و توسعه نیافتگی، دریافت آنها از یک اقتصاد توسعه نیافته را ترسیم می‌کنیم.

دریافت ساختارگرایان از اقتصادهای توسعه نیافته

در یک اقتصاد توسعه نیافته، بخش کشاورزی سنتی، با تکنولوژی و بهره برداری پایین فعالیت می‌کند، بخش مدرن با تکنولوژی بسیار پیشرفته و اغلب با سرمایه خارجی، در تولید کالاهای اولیه به منظور صادرات فعال است که در صد زیادی از تجهیزات سرمایه‌ای مورد نیاز خود را وارد می‌کند. تقاضا برای واردات (حتی افزایش قیمت) بسیار بالاست، این در حالی است که افزایش قیمت کالاهای صادراتی این کشورها، چندان درآمد آنها را افزایش نمی‌دهد (زیرا برای افزایش قیمت، ناچارند مقدار تولید و عرضه خود را کاهش دهند). این عوامل در کنار گرایش ذاتی این اقتصادها به تورم، باعث ایجاد بحران در تراز پرداخت‌ها می‌شود. ساختارگرایان معتقدند ویژگی‌های فوق باعث شده است که اقتصادهای توسعه نیافته، نسبت به ابزارهای متعارف اقتصاد نئوکلاسیک، واکنش متفاوتی داشته باشند. لذا نمی‌توان انتظار داشت که این کشورها دقیقا از مسیر توسعه کشورهای پیشرفته صنعتی پیروی کنند. این موضوع زمانی پر اهمیت تر می‌شود که قائل باشیم «ویژگیهای اصلی توسعه نیافتگی اقتصادی، ناشی از تاثیر کشورهای توسعه یافته بر کشورهای توسعه نیافته است.» برای روشن تر شدن موضوع اشاره‌ای به تحلیل ساختارگرایان از روند توسعه خواهیم داشت.

¹ - structuralists

² - Investment intencive

تحلیل ساختارگرایان از روند توسعه و توسعه نیافتگی

از نظر ساختارگرایان، توسعه و رشد دو مفهوم متمایزند: توسعه ناشی از افزایش تولید به سبب مشارکت دائمی نیروی کار در خطوطی از تولید است که دارای پیشرفته‌ترین تکنولوژی و بالاترین بهره‌وری بالقوه نیروی کار باشند. این توسعه صنعتی برای کشورهای پیشرفته، در مسیر تحول تکنولوژی تولید داخلی از کالای مصرفی به کالاهای سرمایه‌ای رخ داده است (توسعه بر پایه عرضه) اما برای کشورهای توسعه نیافته غالباً با تقاضای مواد اولیه آنها از طرف کشورهای پیشرفته آغاز شده است (توسعه بر پایه تقاضا). باتوجه به حجم و اندازه بازار بر انگیزه سرمایه‌داری، توالی منطقی توسعه صنعتی از صنایع سبک (کالاهای کم دوام و سپس با دوام مصرفی) شروع و به کالاهای واسطه‌ای و دست آخر به کالاهای سرمایه‌ای ختم می‌شود. به عبارت ساده‌تر استراتژی صنعتی شدن مبتنی بر پیوندهای پسین و پیشین، از سیاست جایگزینی واردات در تولید کالاهای مصرفی آغاز و سرانجام به سیاست توسعه صنعتی مبتنی بر صادرات می‌انجامد. اما از آنجا که ساختارگرایان بر مفهوم «انگیزه سرمایه‌گذاری» تاکید ویژه‌ای دارند، پرسش اینجاست که چه عاملی این انگیزه را تعیین می‌کند. ساختارگرایان، تولید برای صادرات (تقاضای خارجی) را انگیزه سرمایه‌گذاری (البته تا دوره‌ای خاص) دانسته‌اند. تقاضای خارجی، نخست به عنوان محرک اصلی افزایش تولید، اشتغال و تقاضای داخلی و سپس به صورت تامین ارز برای تامین مالی خرید کالاهای سرمایه‌گذاری، عمل می‌کند. فورتادو معتقد است: «عرضه کالایی مشابه کالای وارداتی و اتخاذ شیوه‌های تولیدی قابل رقابت با تولید کننده خارجی، می‌تواند مهمترین دغدغه خاطر صاحبان صنایع داخلی باشد» به این ترتیب در شرایطی که تجربه کافی در مورد مسیر بهینه رشد وجود ندارد، لازم است تا

در اقتصادهای توسعه نیافته، سازوکارهایی برای تشویق و اجبار ایجاد شود تا بیشترین منابع برای توسعه، استخراج و بسیج شوند.

اثر عوامل خارجی بر توسعه (تحلیل رابطه مبادله)¹

ساختارگرایان معتقدند، موقعیت اقتصادهای توسعه نیافته در اقتصاد بین الملل، به عبارت ساده تر «عوامل خارجی» در تعیین چشم اندازهای رشد اقتصادهای توسعه نیافته، نقش بسزایی دارد. آنها با آوردن شواهد تجربی ضمن نقد نظریه مزیت نسبی، ادعا کردند که «منافع حاصل از پیشرفت تکنولوژیک در اقتصادهای صادر کننده مواد اولیه و اقتصادهای صنعتی، به طور عادلانه میان دو طرف تجاری تقسیم نمی شود.» کشورهای صنعتی، مزایای حاصل از افزایش بهره وری را برای خود حفظ می کنند و حتی بخشی از منافع حاصل از افزایش بهره وری در صادرات مواد اولیه کشورهای دیگر را نیز جذب می کنند. ناتوانی در حفظ منافع حاصل از افزایش بهره وری در کالاهای مبادله ای، رابطه مبادله را در بلند مدت به ضرر کشورهای صادرکننده مواد اولیه تغییر داده است. به این ترتیب با وجود چشم اندازهای ضعیف برای درآمدهای فزاینده حاصل از صادرات مواد اولیه، مخصوصا با آسیب پذیری درآمدهای ناشی از صادرات مواد اولیه از چرخه های تجاری، اقتصادهای پیرامون چاره ای جز صنعتی شدن و تولید کالاهای صنعتی ندارند و باید از طریق ابزارها و اقدام های مشخص، برای کاهش وابستگی به تقاضای خارجی (به عنوان موتور رشد) به مهار روند تخریب رابطه مبادله بپردازند. در غیر این صورت وابستگی شدید توسعه بخش صنعتی به واردات کالای سرمایه ای، در کنار کاهش درآمدی پایین تقاضا برای صادرات این کشورها، آنها را در معرض بحران تراز پرداخت ها قرار می دهد. نهایتا ساختارگرایان در مورد پدیده تورم معتقدند که اگر تورم از کنترل خارج شود، اثر آن بر

¹ - Term of trade

توسعه، منفی خواهد بود، «سرمایه‌گذاری مولد بلند مدت، جای خود را به کاربرد سوداگرانه سرمایه، از قبیل احتکار کالا، خرید ارز، ساختن آپارتمان‌ها و ... برای گروه‌های پردرآمد می‌دهد» تورم پدیده مستقلی نیست، بلکه تجلی آشکار تعدیل‌های نامناسب ساختاری است که به دنبال روند رشد از مراحل توسعه پدید می‌آید. در این بین، اعتبارات خارجی می‌تواند نقش مهمی در محدود ساختن فشار تورمی ناشی از رشد، ایفا کند.

توصیه‌های سیاستی ساختارگرایان به دولت‌ها

محتوای بحث سیاست‌گذاری، در این الگو به وضعیت تراز پرداخت‌ها، حجم بازار داخلی و کشش عرضه داخلی و همچنین شرایط بین‌المللی وابسته است. برخلاف لوئیس و روستو، ساختارگرایان، سطح معینی از افزایش دستمزدها را ترجیح می‌دهند. زیرا به نظر ضروری نیست که مصرف شخصی کل جمعیت را که روی هم رفته بسیار پایین است، به منظور انباشت سرمایه لازم برای صنعتی شدن، محدود سازیم. علاوه بر آن، توسعه اقتصادی، اساساً با افزایش بهره‌وری نیروی کار و کسب منافع حاصل از آن، از طریق افزایش درآمدها، ارتباط مستقیم دارد. صرف نظر از مقاصد عدالت طلبانه، سازگاری بین افزایش دستمزد واقعی طبقه کارگر و توسعه اقتصادی به دلایل چندی، توسط آنها اثبات شده است: باعث توسعه بازار داخلی می‌شود، محرک مشوق افزایش بهره‌وری نیروی کار است و مهمتر اینکه ابزار مهمی برای عدم خروج منافع حاصل از افزایش بهره‌وری است. در همین راستا، مالیات‌ها نیز نباید فقط از طبقه کارگر اخذ شود. مالیات بندی باید در جهت کاهش فاصله طبقاتی، و به منظور تحدید مصارف تجملی که محتوای وارداتی زیادی دارند و تشویق سرمایه‌گذاری داخلی انجام شود. وظیفه دیگر دولت برای شتاب بخشیدن به توسعه، هدایت سرمایه‌گذاری‌ها به سمت بخشهای کلیدی و مولد انتخابی

است، دولت برای تخصیص بهینه منابع، می‌تواند و باید در ساز و کار قیمت بازار مداخله کرده و علائم بازار را در جهت رشد اجتماعی و دگرگونی ساختاری هدایت کند. نهایتاً در بعد بین‌المللی، دولت‌ها باید سیاست کاهش واردات غیر ضروری را (از طریق ابزارهای تعرفه، سهمیه بندی و ...) در پیش بگیرند؛ صادرات کالای صنعتی را توسعه دهند. هنگام نزول چرخه تجاری نیز، سیاست‌های مقابله با ادوار تجاری بین‌المللی را تعقیب کنند. علاوه بر این، تاسیس بازارهای مشترک در منطقه مشخصی میان اقتصادهای توسعه نیافته، سرمایه‌گذاران پیرامون را قادر می‌سازد که همانند رقبای خود در کشورهای پیشرفته از صرفه جویی‌های حاصل از مقیاس یکسان بهره مند شوند.

پارادایم نئو مارکسیستی (هانت، ۱۳۷۶: ۱۷۶ تا ۲۶۶)

تلاش افرادی چون باران، فرانک، امانوئل و امین برای تحلیل روند تغییر اقتصادی در کشورهای کمتر توسعه یافته، الگوی نئومارکسیستی را پدید آورد. نئومارکسیست‌ها تحت تاثیر عقاید مارکس، لنین و رزالوکزامبورگ، با اتخاذ شیوه تحلیلی تاریخی به بررسی وضعیت تولید ملی و نحوه توزیع آن و روابط سیاسی و اقتصادی میان مرکز (کشورهایی که به عنوان مرکز سرمایه‌داری شناخته می‌شوند) و پیرامون (کشورهایی که مازادشان توسط مراکز غارت می‌شود) پرداختند. «توزیع طبقاتی مازاد» در کشورهای پیرامون محور تحلیلی نئومارکسیست هاست.

مفاهیم کلیدی تحلیل نئومارکسیستی

در تحلیل نئومارکسیست‌ها، چهار مفهوم کلیدی مطرح می‌شود: امپریالیسم، سرمایه‌داری

انحصاری^۱، طبقه^۲ و مازاد اقتصادی^۳. امپریالیسم مظهر نظامی و سیاسی نظام سرمایه‌داری است که در پی کسب مازاد اقتصادی، از طریق غارت و تجارت اجباری به جمع‌آوری ثروت می‌پردازد. طبقه نوعی مقوله اجتماعی است که نمایانگر گروهی از افراد است که همگی آنها نسبت به ابزار تولید، رابطه مشابهی داشته و در مورد محصول نیروی کار نیز، حقوق یکسانی دارند. اما مازاد اقتصادی در تحلیل‌گران دو تعریف جدید پیدا می‌کند: مازاد واقعی (تفاوت بین تولید واقعی جاری در جامعه و مصرف واقعی جاری را نشان می‌دهد) و مازاد بالقوه (تفاوت محصولی که می‌توان به کمک منابع تولیدی موجود تولید کرد و آنچه را که جزء مصرف اساسی قلمداد می‌کنیم را مشخص می‌سازد لذا هزینه‌های بسته بندی، آگهی و نظامی‌گری، غیر منطقی و اسراف‌کارانه است). به این ترتیب، نئومارکسیستها با به کارگیری چهار مفهوم ذکر شده، تصویری تقریباً مشابه با دیگر نظریه پردازان از یک کشور عقب مانده ارائه می‌دهند، اما با ارائه تصویری کاملاً متفاوت از نظام جهانی و روابط حاکم بر آن، تحلیلی ویژه از علل توسعه نیافتگی کشورهای پیرامون ارائه کرده اند.

تصویر یک اقتصاد توسعه نیافته از دید نئومارکسیستها

پیش فرض نئومارکسیستها از یک کشور توسعه نیافته، اقتصادی است که خصلت دهقانی داشته و بهره‌وری نهایی نیروی کار در بخش کشاورزی آن نزدیک به صفر است. علاوه بر محدودیت حجم بازار داخلی، مشکل رقابت با کالاهای وارداتی ارزان قیمت و با کیفیت بهتر، انگیزه توسعه صنعتی را کاهش داده است. پس انداز به علت فقر توده مردم و مصارف غیر ضروری و تجملی طبقه شهری و زمین دار، اندک است. تمایل به تقلید از

¹ - monopoly capitalism

² -class

³ - economic surplus

استانداردهای مصرف طبقات مرفه نیز، مزید بر علت شده است. تجار نیز با توجه به درآمدهای کلان سرمایه‌گذاری در تجارت و «احتکار کالا» علاقه‌ای به تقبل سرمایه‌گذاری مخاطره آمیز و بلند مدت ندارند. از طرفی بهره‌گیری بیشتر از سرمایه‌گذاری خارجی نیز، موجب افزایش سلطه سرمایه‌های خارجی دول مرکز بر دولت‌های پیرامون می‌شود. سرمایه‌های انحصاری دول مرکز، از طریق رژیم‌های وابسته، در پیرامون به دنبال تثبیت موقعیت خود هستند. حکام نیز با اتکای به حمایت سرمایه خارجی، در مقابل «به‌کارگیری موثر از مازاد برای توسعه صنایع داخلی» مقاومت می‌کنند. به این ترتیب نمی‌توان از وحدت طبقاتی‌ای که به سرکردگی ملاکان، تجار و سرمایه‌های انحصاری به شدت وابسته شکل می‌گیرد، انتظار توسعه ملی را داشت. برای حصول به توسعه اقتصادی واقعی و عادلانه، کنارگذاشتن خصلت تجاری مسلط بر کشورهای پیرامون اجتناب ناپذیر است. این خصلت تجاری مسلط بر پیرامون، ناشی از جایگاهی است که کشورهای سرمایه‌داری برای کشورهای پیرامونی، در «نظام مبادله، برابر» مشخص کرده‌اند. در حقیقت این مبادله بین‌المللی با مرکز باعث شد تولیدات صنعتی ماقبل سرمایه‌داری در پیرامون نابود شده و انگیزه برای توسعه صنعتی از بین برود. در بخش بعدی تصویر روشن تری از این نظام جهانی ارائه شده است.

تصویر نظام جهانی مبادله نابرابر از دید نئومارکسیست‌ها

نئومارکسیست‌ها معتقدند کلید فهم علل توسعه نیافتگی، در تحلیل شکل بندی‌های اجتماعی مرکز و پیرامون و «روابط» میان این دو نهفته است، آنها بیشتر بر تحلیل کارکرد نظام سرمایه‌داری جهانی «به مثابه یک کل» تاکید می‌کردند، که پیرامون «جزء جدایی ناپذیر آن» محسوب می‌شود. توسعه امپریالیسم بین‌المللی، مجموعه‌ای خاص از روابط تجاری را بر پیرامون تحمیل کرده است و یک نظام سرمایه‌داری قطبی (نظام مرکز-

پیرامون) را به وجود آورده است. زمانی که این روابط تجاری بر پیرامون تحمیل شود، به تداوم روند توسعه نیافتگی می‌انجامد. در این شرایط، کشورها ممکن است با مشارکت در تجارت بین‌الملل کاملاً متضرر شوند. نفوذ سرمایه تجاری، ساختار درونی یکپارچه‌ای برای کشورهای توسعه نیافته رقم زده است. اگر نظام دو قطبی سرمایه‌داری جهانی را به صورت ساختار هرم گونه تصور کنید، در هر سطحی از این هرم شاهد غارت مازاد توسط تجار انحصارگری خواهید بود که ارزان می‌خرند و گران می‌فروشند. (شهرها از روستاها، شهرهای بزرگتر از شهرهای کوچکتر، پایتخت و بنادر از شهرها و نهایتاً دول استعماری از کشورهای پیرامون). این نظام بین‌المللی شکل گرفته، موجب تضعیف صنایع نوپای پیرامون شده و برای این اقتصادها نقش صادرکنندگان منابع طبیعی ارزان را تعریف می‌کند. سازماندهی در این نظام بین‌المللی به گونه‌ای است که مخالفت با چنین نقشی، با مقاومت طبقه سرمایه دار وابسته به سرمایه‌های خارجی روبرو خواهد شد. به عبارت دیگر، ساختار اصلی نظام سرمایه‌داری به گونه‌ای استمرار دارد که همواره به تصاحب مازاد بسیاری از کشورها توسط تعداد معدود کشورهای مرکز منجر می‌شود. امانوئل در همین راستا، در نظریه مبادله نابرابر خود اظهار می‌دارد که در نظام بین‌المللی شکل گرفته، محصول صادر شده از پیرامون را اغلب نمی‌توان از مرکز صادر کرد و برعکس. در مورد مبادله محصولات هم از آنجایی که نسبت مبادله محصولات با توجه به هزینه‌های داخلی تولید در مرکز و پیرامون تعیین می‌شود (و نه برحسب عرضه و تقاضا) و هزینه نیروی کار نیز در پیرامون پایین‌تر است، منافع حاصل از افزایش بهره وری این نیروی کار به سادگی و در قالب قیمت‌های نازل‌تر به مرکز منتقل می‌شود. در این نظام جهانی، سرمایه انحصاری مرکز، با کنترل ترکیب سرمایه‌گذاری و ایجاد یک رشد صنعتی ناهمگون و کسب مازاد به سمت مرکز، مانع از بهره بردن طبقه کارگر پیرامون از مازاد اقتصادی می‌شود. اما با ایجاد اشرافیت کارگری و سطح زندگی بالاتر از حد متوسط برای

طبقه کارگر مرکز، آنان را به مدافعان منافع امپریالیست‌ها و نوامپریالیست‌ها مبدل می‌کند. با در نظر گرفتن تمام تحلیل‌های نئومارکسیست‌ها، توصیه نهایی آنها برای توسعه باقی می‌ماند. تا زمانی که، پیرامون به عنوان بخشی از نظام سرمایه‌داری بین-المللی باقی بماند، ارزش مازاد خود را از دست می‌دهد. تشدید سیاست «خودگردانی»¹ تنها را حفظ مازاد و توسعه اقتصادی است. به کارگرفتن ارزش مازاد در تولیدات داخلی (علیرغم کارایی اندک) بهتر از خروج مازاد از طریق مبادله نابرابر است و آن مستلزم تغییرات اساسی در نحوه توزیع طبقاتی قدرت در پیرامون است.

تحلیل‌های وابستگی

نظریه وابستگی یک شاخه پرنفوذ در اقتصاد توسعه است که همزمان با شکل‌گیری الگوی ساختارگرا و نئومارکسیسم و به منظور توسعه تئوریک آن دو الگو به بررسی و تحلیل روابط وابستگی (که هم شامل روابط فرهنگی-سیاسی و هم شامل روابط اقتصادی است) و اثر آن بر توسعه کشورهای پیرامون پرداخته است. نظریه پردازان وابستگی معتقد بودند که سیاست جایگزینی واردات که از طرف ساختارگرایان و نئومارکسیست‌ها توصیه می‌شود، به جای آنکه استقلال بیشتر تجارت خارجی و اقتصاد ملی را فراهم کند، موجب افزایش وابستگی به تجارت خارجی، سرمایه و تکنولوژی شده است و کنترل کل اقتصاد همچنان در دست قدرت‌های خارجی است. وابستگی، وضعیتی محدود کننده تعریف می‌شود که در آن اقتصاد گروهی از کشورها، با توسعه و گسترش گروه دیگر محدود و مشروط می‌شود. در نظام یکپارچه سرمایه داری جهانی، مراکز می‌توانند بدون هیچگونه وابستگی به پیرامون، توسعه مستقل داشته باشند، اما در کشورهای پیرامون، انباشت و گسترش سرمایه نمی‌تواند اجزاء ضروری خود را از داخل

¹ - autarky

نظام بیابد. لذا امکان کنترل سرمایه خارجی، به واسطه برتری تکنولوژیک مرکز و خروج مازاد از کشورهای پیرامون (از طریق بازگشت سود و مبادله نابرابر) محدود می‌شود. همچنین از آنجا که مناطق جهان، شرایط متفاوتی در موجودی عوامل طبیعی، میزان تجمع جمعیت و شیوه تولید دارند، تاثیرات استعمارگران بر مستعمره شدن بخشی از جهان جدید، متفاوت است. (هانت، ۱۳۷۶: ۲۱۴ تا ۲۲۷) با ارائه این تعریف، نظریه-پردازان وابستگی، سعی کرده‌اند تا آنچه را که در الگوی ساختارگرا و نئومارکسیست هنوز محتاج تحلیل و تبیین بود، در قالب یک الگوی تحلیلی نوین و متفاوت گسترش دهند. در بخش بعدی اشاره مختصری به این پیشبردهای نظری خواهیم داشت.

پیشبردهای نظری در دیدگاه وابستگی

چهار مرحله برای وابستگی مشخص شده است: وابستگی سوداگرانه در دوران استعمار؛ وابستگی مالی-صنعتی که در پایان قرن نوزدهم استحکام یافت؛ وابستگی صنعتی-تکنولوژیک در دوران پس از جنگ که مبتنی بر فعالیت شرکت‌های چندملیتی بود؛ و نهایتاً انتقال مرکز ثقل صنایع در کشورهای سرمایه‌داری به شاخه‌های جدید (نیروی اتمی، تحقیقات فضایی، الکترونیک) که در آنها ترکیب عوامل تولید به سمت نیروی کار بسیار ماهر گرایش دارد و افزایش وابستگی تکنولوژیک را برای کشورهای پیرامون به دنبال دارد. البته وابستگی در هر مرحله شکل خاصی نیز به خود می‌گیرد و با این «استمرار تغییر» اشکال وابستگی، تداوم یافته است، به عنوان مثال این وابستگی ممکن است این چنین ظاهر شده باشد: مناطق محصور صادراتی پیرامون در مالکیت خارجی باشد. بخش‌های پویای تولیدی تحت کنترل شرکت‌های چندملیتی قرار گرفته باشد. کسری بودجه نیاز به تامین مالی خارجی را تشدید کرده باشد. کسری تراز پرداخت که گرایش به کاهش قیمت مواد خام و افزایش قیمت محصولات مرکز داشته باشد. نهایتاً

جذب محدود نیروی کار، محدودیت بازار داخلی و فقر مداوم توده مردم را به همراه داشته باشد. اما علیرغم پیامدهای منفی این وابستگی‌ها، مهمترین نوع وابستگی، شکل وابستگی مصرفی است. (که خود از وابستگی فرهنگی ناشی شده است). مازاد حاصل از افزایش بهره وری نیروی کار در دو کانال جاری می‌شود قسمتی (همانطور که نئومارکسیست‌ها مدعی هستند) توسط کشورهای مرکز به یغما می‌رود. بخشی از مازاد که در کشور باقی می‌ماند نیز صرف تامین مالی عادات مصرفی روز به روز متنوع‌تر طبقات حاکم و واردات کالاهای تجملاتی مصرفی جدید می‌گردد. جاه طلبی‌های مصرفی طبقه ممتاز جامعه به استثمار بیشتر نیروی کار و افزایش نابرابری درآمدی منجر می‌شود (علاوه بر آن تکنولوژی‌های تولید کالاهای مصرفی این اقلیت نیز وارداتی خواهد بود) و روند صنعتی شدن به سمت تولید کالاهای تجملی با تکنولوژی وارداتی منحرف خواهد شد. به این ترتیب وابستگی، دیگر پدیده‌ای صرفاً خارجی نخواهد بود، بلکه می‌تواند در اشکال مختلفی تجلی یابد و علت اصلی آن همکاری طبقات مسلط داخلی با سرمایه‌داری مرکز است. ائتلاف گروه‌های طبقاتی حاکم در پیرامون (طبقه تجار وابسته، سرمایه‌داری انحصاری ملی، زمین داران و دیوانسالاران دولتی) در اتحاد با سرمایه مرکز همچنان مانع توسعه کامل پیرامون می‌شود. استقلال اقتصادی ملی جهان سوم، قربانی دیگر وابستگی در نظام جهانی سرمایه‌داری است. در جهانی که شرکت‌های چند ملیتی از طریق کنترل تکنولوژی، طراحی محصولات و مهارت‌های بازاریابی، الگوهای مسلط تحولات اقتصادی بین‌الملل را تعریف می‌کنند، دولت‌های ملی نیازمند به سرمایه، تکنولوژی، بازارها و توان کارآفرینی آنها، ناچار به انعقاد قراردادهای یک طرفه خواهند بود. بنابراین استدلال سرمایه‌داری فراملی موجبات فروپاشی هویت ملی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی اقتصادهای وابسته را فراهم می‌کند. در این راستا، امپریالیسم جهانی با توجه به سطح توسعه کشورهای پیرامون، ماهیت و میزان حمایت از اتحاد

طبقه حاکم و میزان درجه احساسات ملی گرایانه در این اتحاد، اشکال نوینی از وابستگی ابداع می‌کند و در شرایط متفاوت، گاه با ایجاد اتحاد و گاه با ایجاد تعارض در بخش‌های داخلی، سلطه خود را تحکیم می‌بخشد. اما قربانی نهایی وابستگی مصرفی، وابستگی سیاسی و وابستگی اقتصادی، توده‌هایی هستند که با از دست دادن شغل خود و یا مازاد تولیدی خود، حاشیه نشین شده‌اند و طبقه فقیر جامعه را روز به روز پرجمعیت‌تر می‌کنند.

دسته سوم: رفع فقر سازگار با توسعه؛ تجارت ابزار مناسب توسعه

شکل‌گیری مطالعات متعدد که فرض ناسازگاری میان توسعه و برابری را به چالش می‌کشیدند از یک طرف و عدم برخورداری فقرا از نتایج توسعه اقتصادی طی مراحل رشد، باعث ایجاد رویکرد جدیدی به مساله برابری و توسعه شد. در این رویکرد جدید شرط ضروری تحقق توسعه، رفع فقر مطلق قلمداد می‌شود. این نظریات دخالت دولت برای کاهش فقر را به عنوان سیاست داخلی و همچنین حداقل دخالت دولت را در سیاست خارجی کشورها توصیه می‌کنند. پارادایم نیازهای اساسی و پارادایم رفاه نئوکلاسیک‌ها تحت این دسته از نظریات توسعه بررسی می‌شوند.

پارادایم تامین نیازهای اساسی؛ رفع فقر به مثابه هدف توسعه

بحث از تامین نیازهای اساسی، عموماً با پذیرش این قضیه آغاز می‌شود که هدف توسعه مهیا کردن فرصت‌های لازم برای یک زندگی کامل است و تامین نیازهای اساسی، شرط ضروری تحقق چنین فرصت‌هایی به شمار می‌رود. از اوایل دهه ۱۹۷۰ به بعد در سطح سازمان ملل، توجه‌ها به شاخص‌های آماری دیگری به غیر از رشد اقتصادی در سنجش توسعه معطوف شد. چرا که مشخص شده بود که سیاست‌های افزایش رشد حتی در

کشورهای توسعه یافته بیشتر به نفع ۴۰ درصد ثروتمند جمعیت آنها تمام شده است و جمعیت متوسط و فقیر از آن بی بهره مانده‌اند. فرضیه کوزنتس مبنی بر اینکه نابرابری درآمدها طی مراحل اولیه رشد اقتصادی لزوماً تشدید می‌شود، مورد تردید قرار گرفت. پارکرت براساس داده‌های ارائه شده خود، مدعی شد که این روند افزایش نابرابری، «اجتناب ناپذیر» نیست. آدلمن با بررسی ۴۳ کشور در حال توسعه بیان داشت که فقیرترین بخش جمعیت تنها زمانی از رشد اقتصادی بهره مند می‌شود که دولت نقش اقتصادی مهمی در پیشرفت منابع انسانی داشته باشد. موسسه مطالعات توسعه ساسکس، برای کاهش تضاد میان رشد و برابری، «استراتژی توزیع مجدد محدود منابع» را به منظور افزایش بهره‌وری و درآمد فقرا (درآمد دستمزدی یا حاصل از خود اشتغالی) پیشنهاد داد. لغبر با این استدلال که با توجه به عدم دسترسی به منابع سرمایه‌گذاری و بازارهای رو به گسترش خارجی، کشورهای جهان سوم نمی‌توانند از همان مسیر رشد کشورهای پیشرفته صنعتی گذر کنند، مدعی شد تقاضایی که محرک سرمایه‌گذاری است، باید منشا داخلی داشته باشد. به این ترتیب در این فضای مباحثات علمی، مفهوم نیازهای اساسی در بحث‌های توسعه از اولویت برخوردار شد. این نیازها در ۴ گروه تقسیم بندی شده‌اند: ۱. حداقل نیازهای مصرفی خانواده: غذا، پوشاک، مسکن ۲. برخورداری از خدمات اساسی: آب آشامیدنی سالم، بهداشت، حمل و نقل، سلامتی و آموزش و پرورش ۳. دسترسی به شغلی با درآمد مکفی برای همه افرادی که تمایل به کارکردن دارند. (انتخاب آزادانه شغل) ۴. تامین نیازهای کیفی: محیط سالم و دلپذیر، مشارکت در تصمیم‌گیری‌ها

البته هرچند در برخی کشورها این اهداف از پیش دنبال می‌شدند، اما در اغلب کشورها برای دستیابی به آنها تغییرات قابل توجه در خط مشی و دیدگاه دولت، ضروری بود. لذا صرف نظر از دیدگاه‌های رادیکال‌الگوی نیاز اساسی به دنبال ارائه مسیری بود که در آن

انجام اقدام‌های لازم برای تامین نیازهای اساسی، حدود هرگونه تغییر لازم در رویکردهای قبلی به برنامه ریزی و سیاستگذاری را در حداقل نگه دارد. به این ترتیب الگوی نیازهای اساسی با سازماندهی مجدد مفاهیم و مفروضات پیشین درباره توسعه، آنها را در قالبی بدیل مطرح نمود و بر اهمیت رشد متغیرهایی که پیشتر چندان مورد توجه قرار نمی‌گرفت، بیشتر تاکید کرد و ضمن اهمیت دادن به ساختار توزیع درآمد، تولید، تقاضا و الگوی رشد، از نظریه قیمت نیز استفاده برد. به واقع یکی از ویژگی‌های بارز این الگو «برقراری تعادل نسبی میان مسائل خرد و کلان است.»

بررسی نظریات الگوی نیازهای اساسی

در ابتدای طرح شدن این الگو، عموماً آن را جزئی از حقوق بشر و اندیشه‌های انسان دوستانه و ایدئولوژیک می‌دانستند و بسیاری از هواداران، آن را یک امر اخلاقی تلقی می‌کردند. اما با طرح آن تحت سرمایه‌گذاری در سرمایه انسانی و سرمایه اجتماعی به سرعت مباحث اقتصادی آن گسترش یافت، روش‌های کاهش هزینه‌های خدمات عمومی همزمان (برنامه تغذیه در کنار مراقبت‌های بهداشتی)، موضوع محافل آکادمیک قرار گرفت و بحث اولویت دادن به نیازهای اساسی دوم و سوم در تامین رشد پایدار، نظریه پردازی خاص الگوی تامین نیازهای اساسی، اندک اندک تکمیل شد. در سطور بعدی به بررسی مختصر این الگو پرداخته‌ایم: در الگوی تامین نیازهای اساسی، توسعه صرفاً شامل رشد نیست، بلکه دربردارنده بهبود رفاه عمومی توأم با اولویت تامین نیازهای اساسی همگان است. برای تحقق این هدف، ضروری است که همه مردم حق مشارکت سیاسی در تصمیم‌گیری‌های مربوط به خود را داشته باشند. در این صورت، نه تنها استراتژی مبتنی بر اولویت تامین نیاز اساسی مانع رشد نیست، بلکه شالوده مستحکمی برای رشد بلند مدت به وجود می‌آورد. زیرا توزیع عادلانه‌تر درآمد در کشورهای درحال توسعه،

الگوی تقاضای همگن‌تری به وجود می‌آورد، در نتیجه برای یک رشته از محصولات تولیدی کارخانه‌های کوچک و متوسط، تقاضا افزایش می‌یابد. این امر به تولید آن کالاها در مقیاس گسترده و نهایتاً کاهش هزینه هر واحد تولید منجر می‌شود. از طرف دیگر تقاضا برای کالاهای واسطه‌ای و سرمایه‌ای برای تولید انبوه کالاهای مصرفی نیز افزایش می‌یابد. بر این اساس، استراتژی توسعه بر مبنای نیازهای اساسی، توسعه به هم پیوسته‌ای از تولید کار بر (در بخش کشاورزی و کارخانه‌های تولیدی کوچک و بنگاه‌های خدماتی) و تولید صنعتی نوین و گسترده را نتیجه می‌دهد. با استقرار و توسعه تولید کاربرد روستاها، سرمایه‌گذاری در خدمات و امور زیربنایی روستا، امری ضروری می‌نماید. برای دستیابی به توسعه روستایی، اصلاحات ارضی در بسیاری از کشورها غیر قابل اجتناب خواهد بود. با تحرک موثر کارآفرینی متخصصان و قابلیت‌های نوآوری، موجبات افزایش فرصت انطباق میان طراحی محصولات تولیدی و تکنولوژی تولید فراهم می‌شود و اقتصادهایی که فاقد مهارت‌های پیشرفته مهندسی و تحقیقات بازاریابی هستند، امکان به کارگیری پس اندازهای اندک بالقوه را در تولید با تکنولوژی بومی شده به دست می‌آورند. نباید انتظار داشت ثروتمندان به مصرف کالاهای تجملی و یا سرمایه‌گذاری غیر تولیدی و یا انتقال پس انداز به خارج اقدام نکنند، در مقابل به تجربه ثابت شده است کارآفرینان کوچک در کشورهایی که اقتصاد برنامه‌ای و بازار را به نحو مطلوب ترکیب کردند (تایوان و کره جنوبی). میل به پس انداز و سرمایه‌گذاری بیش از انتظاری داشته‌اند.

پیشنهاد‌های سیاستی الگوی تامین نیازهای اساسی

الگوی تامین نیازهای اساسی به منظور رفع موانع پیش روی کارآفرینان کوچک (تبعیض در سیاست‌گذاری، تبعیض‌های نهادین، نبود مجاری مناسب سرمایه‌گذاری تولیدی) و در

راستای بهبود وضع نیروی کار، سیاست‌های خاصی را پیشنهاد می‌کند. بسیاری از اختلالات موجود در نظام قیمت‌ها (ناشی از اتخاذ سیاست جایگزینی واردات تحت حمایت دولت) باید حذف شوند. دخالت دولت باید بر مبنای بهبود وضعیت خانواده‌های فقیر و پس از آن مبتنی بر معیار کارایی باشد. به منظور توزیع دارایی‌ها، باید سیاست اصلاحات ارضی و توزیع مجدد زمین (ضمن در نظر داشتن ساز و کار جبران خسارت وارده بر زمینداران) و همچنین ایجاد دارایی‌های مولد جدید، دنبال شود. در عین حال دولت باید مطمئن شود که منافع درآمندی حاصل از افزایش بهره‌وری بخش کشاورزی، منفی نگردد. برای اطمینان از این موضوع، زارعان باید در طول زمان، به تولیدات خود تنوع بخشیده و آماده مقابله با تغییرات الگوی تقاضای مواد غذایی باشند. در کنار آن باید پس از انتخاب محصول بخش صنعت با توجه به تولیدات کشاورزی، تکنولوژی مناسب‌گزینه‌ش شود و از آنجا که گزینه‌ش تکنولوژی (حداقل در خدمات عمومی) باید نمایانگر میزان موجودی عوامل تولیدی کشور باشد، در خدمات عمومی استفاده از روش‌های کاربر توصیه می‌شود.

در یک جمع بندی می‌توان ادعا کرد که این استراتژی توسعه، بیشتر بر رشد داخلی مبتنی بر افزایش صادرات تاکید می‌کند که در ابتدا ناشی از گسترش درآمدهای توده مردم در بخش سنتی است و نه افزایش اشتغال مزد بگیران در بخش مدرن. در این الگو حذف فقر مطلق را به عنوان هدف و رشد اقتصادی را به عنوان ابزار قلمداد می‌شود. البته این الگو می‌تواند با جستجوی اقدامات جایگزین برای پیشنهادهایی چون اصلاحات ارضی با حفظ تقدس مالکیت خصوصی، همین منافع را به گونه‌ای برابر و موثر تامین کند.

در بخش‌های پیشین گفتیم که تاکنون دو شاخه از مکتب نئوکلاسیک به بحث درباره توسعه پرداخته‌اند و باتوجه به میزان پذیرش اقتصاد بازار آزاد، می‌توان از این دو شاخه با عنوان «شاخه اقتصاد بازار آزاد» و «اقتصاد رفاه» یاد کرد. اقتصاددانان رفاه در توجیه لزوم دخالت دولت برای کاهش فقر، استدلال‌های متنوعی ارائه کرده‌اند، که ما مختصراً به تعدادی از آنها اشاره می‌کنیم. البته توجه داشته باشید که همچنان تأکید این اقتصاددانان بر حداقل دخالت دولت در حوزه تجارت خارجی است.

نئوکلاسیک‌ها معتقدند، توسعه کشورها از کشاورزی، آغاز می‌شود. کشاورزی در حال رشد و شکوفایی، مبنای استقرار و گسترش بعدی نظام تولید کارخانه است، بازار لازم را برای محصولات کارخانه‌ای به وجود می‌آورد و منبع سرمایه برای صنعت می‌شود. اما به اعتقاد بائر، بهترین راه برای دولت، جهت پیشبرد روند صنعتی شدن، استفاده بیشتر (و نه کمتر) از منابع دولت برای تشویق افزایش تولید کشاورزی و بهبود فنون آن بوده است. اما ترک بی‌قید و شرط اصل اقتصاد آزاد به خاطر نتایج مطالعات بائر (در توزیع درآمد و میزان دخالت دولت) نبوده است، بلکه دخالت دولت، با تدوین تابع رفاه اجتماعی و «نیاز به تعیین آن از جانب دولت» توجیه شده است. به این ترتیب که با لحاظ ارزش مثبتی که اجتماع برای افزایش مصرف قشر فقیر قائل است، لازم است تا برحسب تحلیل «هزینه - فایده» اجتماعی این توزیع مجدد درآمد در هر کشور، نسبت به آن سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری شود. اقتصاد رفاه، با ادعای وجود «صرفه‌های خارجی» و «قیمت‌های سایه‌ای» دخالت دولت را در ایجاد تعادل با توجه به «هزینه اجتماعی» و «منفعت اجتماعی» یک تصمیم، لازم می‌داند. چرا که در غیاب آن «هزینه خصوصی نهایی تولید» در سطوح مختلف، کمتر از «هزینه اجتماعی» آن خواهد بود، لذا تعادل بازار کارا نخواهد بود. دولت باید ضمن محاسبه سودآوری خصوصی برحسب

قیمت‌های اسمی بازار، آن را بر حسب «هزینه- فایده» اجتماعی نیز تحلیل کند و ضمن حمایت از سرمایه‌گذاری پرمفعت اجتماعی، از سرمایه‌گذاری‌های «ضررده اجتماعی» ممانعت به عمل آورد.

همواره، حتی با پذیرش اجمالی دخالت دولت، کمترین حد ممکن دخالت در عملکرد یکنواخت و هموار نیروهای بازار و انگیزه‌های بخش خصوصی، توجیه شده است. مثلاً در مورد عوامل نهادین و ساختاری موثر بر اقتصاد، آنها که به سبب اجرای سیاست‌های دولت ایجاد شده بدون هیچ تردیدی باید رفع شوند، برای تصحیح دیگر عوامل نیز اقتصاددانان رفاه با توجه خاص به وضعیت کشورهای توسعه نیافته، اصول راهنمایی معینی را تدوین کرده‌اند تا ضامن دخالت موثر باشد. در حالی که آنها مداخله صحیح دولت در داخل را برای حمایت از صنایع نوپا مجاز می‌دانند، سایر نئوکلاسیک‌ها، به واسطه دشواری حذف بعدی چنین حمایت‌هایی، در اصل آن تردید دارند، چرا که علاوه بر آن ضرورت‌ها سیاسی ممکن است مانع حمایت بهینه قرار گیرند. مداخله دولت در قیمت‌ها باید برای اطمینان یافتن از این نکته باشد که تولید کنندگان خصوصی، با مجموعه درسی از قیمت‌های نسبی مواجه هستند (چه در بازار کالا و خدمات داخلی و خارجی و چه در بازار سرمایه).

تحلیل‌ها درباره تجارت، با توجه به اصل مزیت نسبی و با فرض انتفاع متقابل از تجارت جهانی، تجارت آزاد بین‌المللی را توصیه می‌کند. چرا که فرصت تجاری، حق انتخاب هر کشور را افزایش می‌دهد. دخالت تعرفه‌ای، ناشی از اوضاع و احوال سیاسی و اقتصادی، تنها در صورتی مجاز است که به تصحیح کارای اختلال‌های بازار بین‌المللی (ناشی از قدرت انحصار یا انحصار خرید یک کشور)، کمک کند. لذا دخالت تعرفه‌ای برای حمایت

از صنایع داخلی کارا نیست (حمایت از صنایع نیازمند سیلست مداخله صحیح در داخل است).

نتیجه گیری

در این نوشتار سعی شد تا نظریات گوناگون توسعه اقتصادی طبق دو معیار مشخص دسته بندی شوند. اول اینکه آیا با توجه به پیش فرض های یک پارادایم می توان به توسعه از طریق تجارت متقابل اعتقاد داشت و دوم اینکه آیا در هر پارادایم برابری با رشد متعارض است. نظریات توسعه را بر اساس دو معیار فوق در سه گروه مجزا تقسیم کردیم؛ گروه اول پارادایم هایی بودند که رفاه اقتصادی و رفع فقر را نتیجه خودبه خودی توسعه می دانستند و از طرف دیگر قائل به منافع متقابل در تجارت آزاد بین الملل بودند. گروه دوم پارادایم هایی که کاملا موضع مخالف در زمینه سیاست خارجی اتخاذ کرده و تجارت را تنها در صورت کنترل کامل توصیه می کردند همچنین اعتقاد داشتند که برای دستیابی به رفاه و توسعه ایجاد برابری اجتماعی - اقتصادی یک پیش شرط لازم است. نهایتا گروه سوم پارادایم هایی بودند که ضمن طرفداری از تجارت آزاد (مگر در مواردی که بازار بین المللی ناکارا باشد) اولویت را به رفع فقر داده و حتی آنرا هدف توسعه قلمداد کرده بودند. در بررسی این نظریات پس از مقایسه پارادایم های فکری اکنون می توان چند معیار دیگر به معیارهای فوق اضافه کرد، جدول ۲ به نظر هر پارادایم فکری در مورد هر معیار، اشاره مختصری دارد.

جدول ۲

انباشت سرمایه	جهانشمولی مدل توسعه	انتخاب صنعت	کمک خارجی	تجارت	درآمد قشر فقیر	رشد و برابری	
ناشی از پدیده‌های طبقه ممتاز	روند توسعه مشابه برای همه کشورها	شاه‌های کاربر/ بخش پیش رو	مفید است/ شاخص ظرفیت رشد	منافع متقابل دارد	پایین نگه داشته شود	متعارض	سرمایه‌داری در حال رشد
لازم است	روند مشابه	مزیت نسبی	اختلاف نظر	منافع متقابل	طبق بازار	متعارض	نفوکلاسیک
نقش اصلی راندارد	بسته به شرایط متفاوت هر کشور	بخش‌های مولد/ گزینش تکنولوژی	مفید است/ شاخص شکاف ارزی	منافع یک طرفه/ لزوم کنترل	افزایش یابد	برابری: شرط ضروری توسعه	ساختارگرایی
لازم است	بسته به شرایط	-	وابستگی ایجاد می‌کند	نا برابر است/ لزوم کنترل	برابری کامل	برابری: شرط ضروری توسعه	نئومارکسیسم
-	-	-	-	منافع متقابل	اولویت دارد	برابری: هدف	نیازهای اساسی
لازم است.	تحلیل هزینه منفعت	مزیت نسبی	-	منافع متقابل دارد	-	برابری: شرط ضروری توسعه	اقتصاد رفاه

همانطور که در متن بارها مشاهده شد، همه پارادایم‌ها تقریباً تصویر یکسانی از یک کشور توسعه نیافته ارائه داده‌اند؛ اما از آنجا که این نظریات با پیش‌فرض‌ها و مجموعه ارزش‌ها، باورها و ادراکات متفاوت و از پس پیکر نظریه و روش‌شناسی متمایزی، توسط گروهی از دانشمندان، به کار گرفته شده‌است، علل توسعه را به هر یک به شیوه خاص خود بررسی کرده‌اند و در نتیجه توصیه‌های سیاستی خاص خود را دارند. شایسته است مطالعات بعدی ضمن بررسی و نقد این پیش‌فرض‌ها، الگوی نظری بومی توسعه کشور را تبیین نمایند.

منابع فارسی:

- تودارو، مایکل (۱۳۷۰) توسعه اقتصادی در جهان سوم، ترجمه غلامعلی فرجادی، تهران: سازمان برنامه و بودجه
- جرالدام مایر و دادلی سیرز (۱۳۶۸)، پیشگامان توسعه، ترجمه سید علی اصغر هدایتی و علی یاسری، تهران: سمت
- سن، آمارتیا (۱۳۸۱)، توسعه به مثابه آزادی، ترجمه حسین راغفر، تهران: کویر
- کانث، راجانی (۱۳۷۴)، الگوهای نظری در اقتصاد توسعه، ترجمه غلامرضا آزاد، تهران: دیدار
- هانت، دایانا (۱۳۷۶)، نظریه‌های اقتصاد توسعه-تحلیلی از الگوهای رقیب، ترجمه غلامرضا آزاد ارمکی، تهران: نشر نی
- هتته، بزورن (۱۳۸۱)، تئوری توسعه و سه جهان، مترجم: احمد موثقی، تهران، قومس

منابع انگلیسی:

- Chenery, Hollis, Montek S. Ahluwalia, C. L. G. Bell, John H. Duloy, and Richard Jolly. 1974. Redistribution With Growth: Policies to Improve Income] - Distribution in Developing Countries in the Context of Economic Growth. New York: Oxford University Press
- Deninger, Klaus, and Lyn Squire. 1997. "Economic Growth and Income Inequality: Reexamining the Links." Finance and Development 34(1): 38-41
- Persson, T., and G. Tabellini. 1994. "Is Inequality Harmful for Growth?" American Economic Review, 84(3): 600-621